

کوچه کوچه مرگ و بُهت و دلهره

فاضل ترکمن

اکبریانی اما خوب بلد است که چگونه به چراها و سؤال‌های مبهمی که در صفحات اول داستان‌هایش ایجاد کرده، پاسخ بدهد و ذهن خواننده را به بن‌بست نرساند. اتفاقاً داستان «بُهت» بهترین شاهد مثال برای این ادعاست؛ داستانی که با ابهام ورود پیرمردی ناشناس به یک کلاس درس شروع می‌شود و خواننده تازه بعد از کلی سکانس‌ها و کات‌های داستانی، می‌فهمد که پیرمرد بیچاره برای سرزدن به قبر معشوق دوران جوانی‌اش – که در همان سال‌ها، در شبی باور نکردنی، از دستش می‌دهد – بی‌اجازه وارد کلاس



کاش به کوچه نمی‌رسیدم.
محمدحاشم اکبریانی. تهران:
چشمه، ۱۳۸۸. ۱۶۲ ص. ۳۸۰۰۰
ریال.

وقتی نویسنده کتابی را نمی‌شناسی و تا به حال از او هیچ داستانی نخوانده‌ای، نزدیک‌ترین راه برای آشناسدن با کتاب، توجه به نامی است که مؤلف برای اثر خود برگزیده است. نام تازه و جذابی مثل کاش به کوچه نمی‌رسیدم از همان اول تو را با یک پرسش بدون پاسخ مواجه می‌کند: «چرا طرف آرزو کرده که کاش به کوچه

نمی‌رسید؟!» چرایی که تو را کنجکاو کرده، تشویقت می‌کند که بی‌درنگ کتاب را از روی پیشخوان برداری و بی‌توجه به تصویر بی‌روح روی جلدش – که هیچ تناسبی هم با نام کتاب یا حتی سایر داستان‌های کوتاه آن ندارد – در یک فرصت مناسب شروع به خواندنش کنی. محمدحاشم اکبریانی که در چند سال اخیر به خاطر سردبیری مجموعه کتاب‌های «تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران» چهره شناخته شده‌ای است، خالق این چراهای بزرگی نه تنها در نام کتاب، بلکه همچنین در لابه‌لای همه داستان‌های کوتاه این مجموعه دیده می‌شود. شاید همین چراهاست که باعث کشش مخاطب به خواندن بی‌وقفه داستان‌های کاش به کوچه نمی‌رسیدم می‌شود. چراهایی که خود نویسنده با نام «بُهت» از آن‌ها نام می‌برد:

«در کلاسی درس می‌دهم که دو ردیف صندلی دارد و فاصله آن‌ها از هم چیزی نزدیک‌تر به یک مترنیم است. آن روز در حال درس دادن بودم و بچه‌ها ساکت به درس گوش می‌دادند که در، بدون آن‌که کسی اجازه بگیرد، آرام باز شد. ابتدا متوجه باز شدن آن نشدم، اما وقتی که بیشتر از نیمه باز شد، چشمم به طرفش برگشت. مردی که از فرط پیری به سختی راه می‌رفت، با عصایی که فقط یک چوب کج و معوج بود، آرام آرام قدم جلو گذاشت. لباس‌هایش رنگ و رو رفته و کهنه بود و روی چشم‌هایش عینکی ذره‌بینی دیده می‌شد. من و دانش‌آموزان حاج و واج او را نگاه می‌کردیم. قدم‌هایش را به کندی برمی‌داشت و اصلاً به من یا دانش‌آموزها نگاه نمی‌کرد. ما آن قدر از حضور او و رفتارش شوکه شده بودیم که خشک‌مان زده بود...» (داستان «بُهت»، ص ۱۳)

درد آن مدرسه شده است. چون این کلاس، همان جایی است که سال‌ها پیش عشق زمینی او را در خاک خود دفن کرده بود و حالا که زمان زیادی از آن خاک‌سپاری می‌گذرد، به مدرسه‌ای تبدیل شده که قبر آن دختر در یکی از کلاس‌هایش قرار دارد. داستان «بُهت» شخصیت پیرمردی را به تصویر می‌کشد که به خاطر رویارویی با حوادث ناگوار گذشته، در تسخیر حیرت و ناباوری تلخی قرار می‌گیرد. بهت موجود در قلم و نگاه نویسنده در داستان‌های دیگری مثل داستان «دلی که سوخت» گریبان‌گیر شخصیت اصلی داستان می‌شود؛ بهتی که تا هنگام مرگ با او همراه است و دست از سرش بر نمی‌دارد. نویسنده با درک خوبی که از روان‌شناسی دارد، شخصیت‌هایی را خلق کرده که همگی از نوعی اختلال روانی رنج می‌برند. همگی گرفتار پریشانی دارند و در بهت و حیرت به سر می‌برند. همگی گرفتار ناکامی‌هایی هستند که کم و بیش همه ما با آن‌ها روبه‌رو هستیم. شخصیت‌های داستانی اکبریانی از لحاظ روان‌شناختی قابل بررسی‌اند. این ویژگی روان‌شناختی اما در داستانی به نام «در دست طوفان» نسبت به سایر داستان‌های کتاب، پررنگ‌تر است. این داستان روایتگر زندگی زنی است که انگار هنوز فراق شوهر سابقش را باور نکرده، شوهری که گاهی به او می‌گویند: «تو او را کشته‌ای!» و گاهی در خیال و توهمش زنده و سرحال می‌آید و کنارش می‌نشیند و حرصش می‌دهد! مضمون داستان «در دست طوفان» درست مانند ذهن روانی شخصیت اصلی آن، پریشان و تکه‌تکه است؛ حالتی که با توجه به خصوصیات شخصیت داستان، قابل توجیه است. «در دست طوفان» مرا کمی به یاد رمان و **انتهاده** سیمین دوبووار انداخت. گفتم کمی، چون تنها ضعف و سستی زن داستان باعث شد به یاد شخصیت



فهم جامعه مدرن (کتاب دوم):

۱. دموکراسی در جوامع مدرن
پل لویس، ترجمه حسن مرتضوی
۲. دولت در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته
انتونی مک‌گرو، ترجمه عباس مخبر
۳. فرهنگ سیاسی و جنبش‌های اجتماعی
آلن اسکات، ترجمه رامین کریمیان
۴. شهروندی و دولت رفاه
دنيس رايلي، ترجمه زیلا ابراهیمی
۵. فوردیسم و صنعت مدرن
جان آلن، ترجمه محمود متحد

پیدایش انسان

یوزف رایش هلف، ترجمه سلامت رنجبر

هزاره کدام‌کسی؟ آن‌ها یا ما

داتیل سینگر، ترجمه اکبر معصومی

معنای زندگی

تری ایگلتن، ترجمه عباس مخبر

دکارت و فلسفه ذهن

جان کاتینگ هم، ترجمه اکبر معصومی

بایگانی وتن

(دو جستار در جامعه‌شناسی تاریخی عکاسی)
آلن سکولا، ترجمه مهران مهاجر

آقای پروست

سلسنت الباره، ترجمه مینو حسینی، شهرزاد ماکویی

دیوان و قشون در عصر صفوی

ویلم فلور، ترجمه کاظم فیروزمند

حافظ

تصحیح تازه‌ای از نسخه‌ی ۸۲۷ ه.ق. (خلخالی)
به کوشش بهرام اشتری

دفتر نشر: خیابان یورپا، پلاک ۱۹، شماره ۱۱، تلفن: ۶۶۶۲۱۵۵، فکس: ۶۶۶۷۸۴۲
فروشگاه: خیابان انقلاب، بین فروردین و اردیبهشت، شماره ۱۲۲، تلفن: ۶۶۶۲۱۵۵، ۶۶۶۷۸۴۲
www.agahbookshop.ir, info@agahpub.ir

زین‌رمان **وانهاده** بیفتم. زنی که هر قدر دیگران به کمکش می‌آیند، نمی‌خواهد گذشته‌اش را - هر چه بوده یا نبوده - فراموش کند و تغییر تازه‌ای در هوای آلوده زندگی‌اش به‌وجود آورد.

به هر حال اگر بخواهیم داستان‌های کتاب را از لحاظ مضمونی توصیف کنیم، می‌رسیم به همین عنوانی که من برای این یادداشت انتخاب کرده‌ام، یعنی: مرگ و بهت و دلهره... در این میان اما مضمون دو حادثه ناگوار نیز در داستان‌هایی از این کتاب تکرار شده‌اند. داستان‌هایی مثل «قصه گریه تمام نمی‌شود» و «کاش به کوچه نمی‌رسیدم» که هر دو در مورد سوگ برادری در مرگ خواهری است که به شدت به او وابسته بوده؛ و داستان‌هایی مثل «بهت»، «رسیدن» و «وحشت از سلام تنهایی» که همگی به نوعی به بخش‌های مختلف زندگی زلزله‌زدگان پرداخته‌اند. اکبریانی البته در اولین مجموعه داستان خود، از موضوعات دیگری مثل مسائل مربوط به زندگی زنان نیز بهره برده است. موضوعاتی که اندک رنگ و بویی از باورهای فمینیستی دارند و از آن‌جا که توسط نویسندگانی مرد نوشته شده‌اند، خیلی مدافع حقوق زنان نیستند! «بازی»، «بو» و «در دست طوفان» نمونه‌هایی از این دست داستان‌ها هستند.

تنها ضعف بزرگی که بعد از خواندن کاش به کوچه نمی‌رسیدم ذهن مرا به خود مشغول کرده بود، شعارزدگی بعضی از داستان‌های این کتاب بود. شعارهایی که انگار به شدت ذهن نویسنده را مشغول کرده بودند و به همین دلیل نویسنده در نگارش آن‌ها نه از جایگاه یک راوی قصه پرداز، بلکه از جایگاه یک مقاله‌نویس که درد اصلاح و بازسازی عقاید نادرست را دارد، با مخاطب حرف می‌زند. مثلاً داستان «نقد یک داستان» که به نوعی منتقدان غیرحرفه‌ای را به نقد می‌کشد، یا داستان «آرزو» که مضمون کلیشه‌ای نابودی طبیعت و جایگزین شدن ساختمان‌های غول بیکر، ظالم و خونخوار به جای آن را در بردارد! در مقایسه با این دو داستان، داستان «همه مثل هم می‌شویم» دچار شعارزدگی بیشتری است. داستانی که اگرچه به دلیل روایت از زبان یک مرده جالب به نظر می‌رسد، ولی حتی از نامش نیز پیداست که فقط می‌خواهد به خواننده بی‌اعتباری دنیا را گوشزد کند. دنیایی که پس از مرگ همه انسان‌ها - چه فقیر و چه غنی و به قول نویسنده: چه گورکن و چه دکتر - را مثل هم می‌کند. می‌کند مشتتی از خاک و استخوان پودر شده!

کاش به کوچه نمی‌رسیدم کتابی است بدون دست‌اندازهای زبانی، بدون کلمات و جملات زاید و حشو. کتابی که اگرچه تجربه اول نویسنده در ادبیات داستانی است، اما به خاطر برخورداری از قلم هوشمند و حرفه‌ای نویسنده‌اش، ابتکار در ساخت فرم‌ها و تم‌هایی که بیشتر در داستان‌های نویسندگان غربی قابل مشاهده است، مخاطب را شگفت‌زده می‌کند و او را به تحسین و امید دارد، چرا که خالق داستان‌های این کتاب، به خوبی توانسته شخصیت‌های داستانی خود را مانند دانه‌های یک تسبیح به هم متصل کند، تسبیحی که منتقدان این روزها زیاد در موردش حرف می‌زنند و از آن با عنوان یکی از محاسن داستان‌ها و حتی فیلم‌های معاصر یاد می‌کنند.